

فرار مغزها: چیستی، چرایی و چگونگی

پیروز مجتهدزاده^۱

مجله مطالعات راهبردی • سال چهارم • شماره چهارم • زمستان ۱۳۸۰ • شماره مسلسل ۱۲

• مقدمه

به هنگام سفر به ایران با مجموع مسائلی برخورد می‌کنم که خاص جامعه ایرانی است و این خصوصیات ویژه، جلب توجه می‌کند؛ در واقع حسن کاری که من چند سال اخیر می‌کنم این است که به طور خیلی طبیعی بدون آن که برنامه‌ریزی کرده باشم خودم را در شرایط مطالعاتی جالبی قرار می‌دهم؛ به این ترتیب که مقداری از سال را در کشوری زندگی می‌کنم که این کشور جزء جهان اول است، مقدار دیگری از سال را در کشوری که جزء جهان سوم می‌باشد سپری می‌کنم و هر کدام از اینها خاصیت‌های خودشان را دارند.

به طور طبیعی انسان با یک سلسله مسائل سر و کار دارد که آنها را سرکلاساها به صورت نظری مورد بحث قرار می‌دهند. به عبارت دیگر ما بدون این که قصد مطالعه داشته باشیم وارد فرآیند مطالعه می‌شویم؛

برای این که خود به خود مقایسه پیش می‌آید و مسائل جلب توجه می‌کنند. به هنگام زندگی در انگلستان با این مساله سر و کار دارم که این همه جمعیت به چه خاطر به انگلستان او به کشورهای پیشرفته غربی می‌آید. این جا که می‌آیم با این مساله سر و کار دارم که این همه جمعیت برای چه دارد فرار می‌کند. هم در آنجا و هم در این جا گفته می‌شود جلوی جمعیت مهاجر را بگیرند.

• امکان کنترل

به نظر من حرکت جمعیت قابل کنترل نیست و نباید باشد. یکی از خاصیت‌های انسان بودن حرکت داشتن و تحرک است. انسان نمی‌تواند ثابت زندگی کند؛ اگر ما نگاهی به اطراف خودمان بیاندازیم می‌بینیم که انسانها

۱- مدیر عامل مؤسسه پژوهشی بوروسوبک لندن

مرتب در حال حرکت هستند و از شهر به روستا و یا از روستا به شهر می‌روند. به دلایل مختلف انسان همیشه در حال حرکت است. در ابتدایی‌ترین شرایط، ما بخصوص در شرق، با پدیده‌ای به نام کوچ نشینی سروکار داریم. که از قدیمی‌ترین پدیده‌های تحرک انسانی است و مسائلی چون آب و هوا، چراگاه و امنیت از علل آن به شمار می‌رود. تحرک جزء ویژگی‌های بشر است و این فرض که انسان باید یکجانشین باشد و یکجا نسل ندر نسل زندگی بکند فرض غلطی است. با غلط پنداشتن این فرض، دیگر فرار مغزها و دغدغه درباره آن مفهومی نخواهد داشت؛ این یک حرکت طبیعی است که در همه اجتماعات وجود دارد و نه تنها بد نیست بلکه از جهتی خوب است که این حرکت در جریان باشد.

• عوامل

اینکه بخشی از فرار مغزها که ما درباره آن بحث می‌کنیم بیشتر جنبه سیاسی - اقتصادی دارد، یعنی به خاطر فشارها و تنگناهای سیاسی و اقتصادی در یک جامعه، شماری از شهروندان ناگزیر از جلای وطن می‌شوند. عامل حرکت گاهی می‌تواند سیاسی باشد و گاه فشارهایی که در جامعه از طرف حاکمان ایجاد می‌شود؛ حال عامل فشار یا دولت است یا آن نیروهای چیره در جامعه که به صورت‌های مختلف عمل می‌کنند. در کل جنبه

سیاسی آن را حرکت برای «پناهندگی» می‌نامیم؛ یعنی پناه بردن به جایی دیگر و گریختن از دست فشارهایی که در جامعه وارد می‌شود؛ که البته در این میان جنبه‌های اقتصادی نیز مطرح است. در این جاست که جمعیت به دلایل اقتصادی از جایی به جای دیگر حرکت می‌کنند و اسم این را می‌گذاریم «مهاجرت»؛ یعنی مهاجرت اقتصادی از یک جا به جای دیگر صورت می‌گیرد.

هم پناهندگی و هم مهاجرت اقتصادی دو عامل دارد: یکی دافعه است و دیگری جاذبه ولی در مهاجرت اقتصادی عامل جاذبه معمولاً قوی‌تر است. در پناهندگی یعنی حرکت سیاسی، عامل دافعه قوی‌تر است و عامل جاذبه ضعیف‌تر ولی در حرکت اقتصادی عامل دافعه چندان قوی نیست. این حرکت را که جنبه اقتصادی داشته و به آن مهاجرت می‌گوییم از قدیمی‌ترین اشکال حرکت است و همان‌طور که گفته شد کوچ‌نشینی قدیمی‌ترین فرم حرکت اقتصادی است که از محلی به محل دیگر برای چراگاه یا برای مسائلی همانند آن انجام می‌گیرد.

انواع دیگری از حرکت جمعیت نیز وجود دارد، همانند انگیزه ازدواج یا انگیزه طلاق که سبب مهاجرت می‌شود. حرکت دیگری هم وجود دارد که ناشی از عوامل پیش‌بینی نشده طبیعی است مثل سیل، زلزله، آتش‌فشان و مسائلی که برای افراد برنامه‌ریزی شده نیست و افراد را دچار شرایطی اجبارآمیز برای

● جهانی شدن

حال پس از بیان کلیاتی در مهاجرت و فرار مغزها، این مسأله را در پیوندی ژرف با پدیده جهانی شدن می‌بایم که پرداختن به آن بی‌تناسب نیست. از ابتدای دهه ۱۹۸۰، بخصوص در ابتدای دهه ۱۹۹۰ ما با این پدیده و تحول در ساختار سیاسی جهانی سر و کار پیدا کردیم. چیزی که به آن جهانی شدن^۱ می‌گوییم که البته با جهانی کردن و جهانی‌سازی فرق دارد و نباید دو مفهوم را در هم متداخل کرد. باید گفت که به هنگام صحبت از «ایسم» در واقع سخن از یک مکتب فکری و یک بحث فلسفی می‌کنید که جنبه سیاسی و اعتقادی پیدا می‌کند مثلاً، وقتی از کمونیسم یا سوسیالیسم صحبت می‌کنیم منظور مکتبی است که عده‌ای به آن معتقد هستند؛ در حالی که در بحث از جهانی شدن، صحبت از مکتبی نمی‌کنیم که شماری به آن معتقد باشند، ما صحبت از یک پروسه می‌کنیم که این پروسه در حال همه‌گیر شدن و پیرایش شدن بر ساختار سیاسی - اقتصادی جهان است.

پس در عمل، مفهوم جهان‌گرایی^۲ را نداریم و نیز جهانی‌سازی که برخی محافل در ایسران می‌خواهند آن را القاء کنند و برداشتی توطئه‌آمیز از آن دارند مطرح نیست. حتی اگر زمانی هم جهانی‌سازی بوده اکنون

حرکت می‌کند که بیشتر حالت آوارگی دارد، حالت کننده شدن از جای خود و سرگردان شدن که در آن سرگردان شدن، افراد می‌توانند خود را جا به جا بکنند. از این روی بدان «آوارگی» می‌گوییم. پس در واقع با سه نوع حرکت عمده جمعیت سر و کار داریم؛ پناهندگی، مهاجرت و آوارگی؛ پناهندگی سیاسی، مهاجرت اقتصادی و آوارگی ناشی از عوارض طبیعی.

در شرایط امروزی جهان به سرعت تحول پیدا می‌کند و این تحولات بیشتر جنبه اقتصادی دارد، یعنی ژئوپلیتیک جهان سیاسی به سرعت در حال انداختن پوسته‌های خود است و پوسته‌های جدیدی به خود می‌گیرد که این پوسته‌ها بیشتر جنبه اقتصادی دارند و در این میان ما با پدیده‌ای به نام جهانی شدن سر و کار داریم؛ و چون طبیعت این تحول جنبه اقتصادی دارد طبیعتاً مهاجرت اقتصادی باید بیشتر مطرح باشد. همان‌طوری که ذکر شد انسان وقتی در اروپا و جهان اول زندگی می‌کند راجع به همین مسأله از دید واپس‌زدن و جلوگیری کردن صحبت می‌کند. در جهان سوم هم بحث از جلوگیری کردن است، یعنی همیشه به دنبال راه‌حل است که چگونه خود را به جهان اول برساند. ولی سازمانهای حاکم بر جامعه می‌کوشند جلوی قضیه را بگیرند. به هر حال در هر دو طرف هم جهان اول و هم جهان سوم، یعنی در سراسر جهان این مسأله مطرح است.

دیگر یک روند است و نمی‌توان از آن جلوگیری کرد. با روندی که در سطح جهان فراگیر می‌شود و همه به طرف آن هجوم می‌آورند با یک کلمه این طرف یا آن طرف کردن نمی‌شود جلوی آن را گرفت، باید تمهیدات ز قبل چیده شود.

من تصور می‌کنم ما چیزی به نام جهانی سازی نداریم، اگر هم بود ابتدای قضیه بود. در واقع سرتاغاز را شاید بتوان به زمان مارگارت تاچر و دولت دیگان برگرداند که در آن زمان بحث جهانی سازی مطرح بود ولی بعد تبدیل به روند جهانی شدن گشت و راست این است که اگر ما به جهان نیبوندیم جهان به دورن ما خواهد آمد؛ منتها تفاوت قضیه این جاست که اگر ما به جهان بیبوندیم فرض بر این است که با مطالعه بیش می‌رویم و می‌گوییم که تحول پذیری این پروسه را بر اساس برنامه‌ریزیهای خودمان و بر اساس منافع ملی انجام می‌دهیم. منظور از جهانی شدن به طور خلاصه و عبارتست از به حرکت درآمدن آزاد سرمایه، یعنی سرمایه بدون این که عوارض مرزی و گمرکی جلوی آن را بگیرد به صورت آزاد در گرد کره زمین به حرکت درخواهد آمد. از طرف دیگر کالاهای بازرگانی بدون موانع گمرکی و مقررات محدود کننده به حرکت درخواهد آمد.

مهم‌تر از همه به حرکت درآمدن اطلاعات و تکنولوژی اطلاعاتی است که در حال دگرگون کردن ساختارهای سیاسی جهان

سوم است.

علاوه بر سه مورد فوق (جریان آزاد کالا، سرمایه و تکنولوژی اطلاعاتی) حرکت چهارمی که جلوی آن گرفته شد، حرکت نیروی کار است. حرکت سرمایه و کالا، خود حرکت نیروی کار را نیز در پی می‌آورد؛ که در اقتصاد جدید پیش‌بینی‌هایی برای جلوگیری از این حرکت انجام گرفته است. آشکار است که در جهانی شدن امروز همه چیز جهانی می‌شود جز حرکت نیروی کار و ظاهراً هم در مباحث اقتصادی حرکت نیروی کار جزئی اصلی از اندام اقتصادی باید به حساب بیاید که متأسفانه این گونه نیست و با وجود حرکت آزاد سرمایه، نیروی کار آزادی حرکت ندارد. در گذشته ما شرایطی داشتیم که کارگر به طرف سرمایه حرکت می‌کرد و در جایی که سرمایه موجود بود جذب می‌شد؛ کما اینکه الان هم هجوم عظیمی که در این مملکت شاهد حرکتشان هستیم و واز آن به فرار مغزها یاد می‌کنیم، کارگران هستند، در واقع نیروی کار هست که دارد به طرف اروپا و آمریکا که محل اصلی سرمایه‌اند حرکت می‌کند. این یک جاذبه طبیعی است و یک خاصیت طبیعی در اقتصاد است که این وضعیت را به وجود می‌آورد. ولی در جهانی شدنهای امروزی در اقتصاد کاپیتالیستی مطلق، مکانیزم عوض شده است، مکانیزم را به صورت دیگری دارند اجرا می‌کنند؛ یعنی سرمایه به طرف کارگر حرکت می‌کند. سرمایه

این که آیا همه این نیروها «مغز» هستند، دانشمند و اهل فکر و تولید به شمار می‌روند یا نه، اکثریت این نیروها معمولی به شمار می‌روند، یا این که اصلاً ما در جهان سوم «مغز» دانشمند داریم یا نه؟ این اولین شرط ماست که آیا واقعاً حجم عظیمی از دانشمند در این مملکت داریم یا نه؟ و اگر داریم باید در این زمینه بحث کنیم که ببینیم جذب می‌شوند یا نه؟ می‌توانند جذب شوند یا جذب نمی‌شوند؟

همان‌طوریکه قبلاً گفته شد ما دو عامل داریم: عامل دافعه و عامل جاذبه، آن طرف جذب می‌کند و این طرف عامل دافعه قوی‌تر است. دفع‌کننده ما فقط مسأله اقتصاد و ناتوانی دولت در پی‌گیری برنامه‌های اقتصادی که همه را جذب بکند نیست، من تصور می‌کنم عوامل اجتماعی و فرهنگی از مسائل اقتصادی خیلی قوی‌ترند. وجود محدودیتهای اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی برای همهٔ اقشار و از جمله جوانها و تحصیلکردگان که بدنهٔ اصلی جامعه را تشکیل می‌دهند، عملاً ایجادگر دافعه است و به پدیدهٔ مهاجرت دامن می‌زند که باید بر آنها چیره شد. از جمله این محدودیتهای بی‌توجهی به انتقاد و برداشت سوء از آن است؛ انتقاد یعنی دشمنی ورزیدن و انتقاد شنیدن هم یعنی انتقاد را به دشمنی گرفتن معنا می‌یابد.

یکی دیگر از محدودیتهای ضعف مدیریتی می‌باشد که از تخصصها بجا و در حوزه

به آن جایی می‌رود که در محیط ارزاتر، تولید ارزاتری صورت می‌گیرد. این را می‌گویند اقتصاد کاپیتالیستی مطلق، اقتصاد کاپیتالیستی مطلق که در آن هیچ‌گونه پیش‌بینی برای انسان، انسان بودن و انسانیت و ... جایی ندارد و قانون جنگل حاکم است. قوی، قوی‌تر می‌شود و ضعیف، ضعیف‌تر و قوی به بهای ضعیف‌تر شدن ضعیف، قوی‌تر می‌شود. پس با نگاهی به آن چه گفته شد آشکار است که:

۱) حرکت یک مسأله طبیعی است که باید صورت بگیرد و البته انواع مختلفی از حرکت وجود دارد.

۲) سیستم جهان امروز به صورتی درآمد، است که این حرکتها را جا به جا می‌کند یعنی حرکت سرمایه و نیروی کار تحول می‌پذیرد و دگرگون می‌شود.

• راه‌حل

به گمان من با بازگشتی دوباره به مسأله فرار مغزها باید گفت که این مسأله بسیار خفایه و ناپیچاست، به باور من این امر در بعد گسترده باید آزاد گذاشته و تشویق شود که البته این حرکت بستگی به وضع اقتصادی کشور دارد؛ یا اگر توان جذب دارد باید جذب کند یا اگر نمی‌تواند اسباب و لوازم آن را فراهم کند، در غیر این صورت نباید مانع و بازدارنده‌هایی برای حرکت مغزها و نیروی کار ایجاد گردد. البته این جا مطلب نهفته‌ای هم وجود دارد و

خودشان استفاده نمی‌گردد و این باعث فرار متخصصین می‌گردد.

تکرار می‌کنم که ما نباید جلوی حرکت و فرار بازوی کار را بگیریم؛ یا باید برای نیروی کار امکان زیست معقول را فراهم آورد یا اجازه رفتن داد؛ چرا که منع کردن و برخورد بازدارنده، آشکارا نقض حقوق بشر و اصول مسلم انسانی است. اگر می‌توانید جذب کنید و اگر نمی‌توانید بگذارید برود. حسن دیگری دارد و آن این است که بالاخره خودش را جا به جا می‌کند؛ موفق خواهد شد در زمینه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و ... مزایایی کسب کند. در هر زمینه‌ای که موفقیت حاصل کند پیوندش با مرجع و مملکت خود را قطع نخواهد کرد؛ چنان که ترکیه حداقل ۳۰ سال درآمد اصلی‌اش از این محل بوده؛ یعنی کارگران ترک که در خلال جنگ جهانی دوم و بعد از آن در آلمان کار می‌کردند، جذب آن کشور شدند و بولهایی که به ترکیه می‌فرستادند منبع اصلی درآمد برای سالهای بسیار زیاد شده و هنوز هم یکی از ارقام بسیار مهم درآمد کشور ترکیه است.

• مسأله ایران

به مسأله اصلی بحث می‌پردازیم که «مغز چیست و نیروی فکری کدام است؟» بعد از تعریف باید برای جذب مغزها برنامه‌ریزی کرد و در برنامه‌ریزی همه عوامل را در نظر گرفت؛ چرا که هستند کسانی که از میان ما

ایرانیان صاحب تخصص هستند و درجات عالی تخصص در کشورهای مختلف دارند، اینها داوطلبانه به ایران برمی‌گردند هر چند که چنین بازگشتی برای وی زیان حاصل خواهد کرد چون در برنامه‌ریزی‌هایمان به عوامل اجتماعی و فرهنگی نیرداخته‌ایم و زمینه را مهیا نکرده‌ایم؛ از این رو باید عوامل دافع اجتماعی و فرهنگی نیز بررسی گردند. الان صحبت این است که ایرانیها کالیفرنیا را مسخر کرده‌اند و مقامات کالیفرنیا و دیگر ایالات آمریکا معتقدند که این موهبت آسمانی را خدا به ما داد که شرایطی پیش بیاید که ناگهان چنین نیروی کار عظیم مفت به دست آنها بیفتد و کشور آنها را آباد کند و اینها همان هزاران تفری بودند که در خارج داشتند تحصیل می‌کردند و تخصص می‌دیدند.

با این همه، منابع طبیعی و انسانی و سرمایه‌های عظیم موجود در ایران، اگر درست استفاده شود، پیشرفت حاصل می‌کنیم. با حلّ حتی بخشی از این مسائل و تنگناها، نه تنها مهاجرت تعدیل می‌گردد بلکه ایرانیان مقیم خارج نیز علاقه روزافزونی به حضور در کشور می‌یابند. به هر حال عشق به میهن و خدمت به هموطن مسأله‌ای اساسی است که نباید از کنار آن به سادگی گذشت. مسأله مهم دیگر اینست که وجود ایرانیان مقیم خارج نیز با همه تواناییها و توفیقاتشان نیروی بسیار سودمندی است که باید برای استفاده بهینه از آن با دید «منافع ملی‌گرا»

برنامه‌ریزی کرد.

همان‌طور که در جهان سوم فرار مغزها و خروج نیروی کار مطرح است و از آن استفاده سیاسی می‌شود غرب نیز دیوارهای عظیمی درست کرده و آنها نیز از ورود انسانها به آن‌جا بهره‌برداری سیاسی می‌کنند.

مسئله تبدیل کردن قضیه حرکت نیروی کار به مثابه، توپ فوتبال علیه دولت یا به نفع دولت یا به هر صورت دیگر، مورد بحث قرار می‌گیرد. این حرکت در آنجا مسائل اجتماعی تازه‌ای را دامن می‌زند که احزاب سیاسی از آن بهره‌برداری می‌کنند؛ مثلاً، تشکیل جامعه هندی و پاکستانها در بریتانیا موفق ظاهر شده ولی سفید پوستها نمی‌توانند اینها را تحمل کنند؛ به گونه‌ای که مشکلات اقتصادی خویش را تقصیر مهاجران می‌دانند؛ شکل جدیدی از جنگهای نژادی در اروپا در حال شکل‌گیری است. دیگر نژاد فرانسوی یا انگلیسی و غیره مطرح نیست، مسئله سیاه و سفید مطرح است؛ سیاه و سفید جدید نه سیاه و سفیدی که در آمریکا مطرح بوده است. بلکه سیاه و سفید به صورت مدرن و جدید در اروپا و آمریکا پیش می‌آید که برخوردهای زیادی را از نظر سیاسی، ایجاد می‌کند و زرد برخوردهای بین افراد در انگلستان ناشی از همین کثرت مهاجرت است.

از منظر ژئوپلیتیکی از اهمیت سابق ایران به مثابه پل ارتباطی بین شرق و غرب در پروسه جهانی شدن کاسته شده است؛

بخصوص تعریف جدید آمریکا، موقعیت بسیار مهم‌تری را برای ایران درست می‌کند. موقعیت جغرافیایی ایران و منابع طبیعی و ثروتی عظیم و منابع عظیم انسانی بسیار حائز اهمیت است. مضافاً ما کارت برنده دیگری داریم که در انقلاب اسلامی صورت گرفته و در آن صحبت از هویت جدید و بازگشت به هویت بشری کردیم؛ از آن‌جا که در پروسه جهانی شدن معضله‌های هویتی بسیار مهمی در جوامع مطرح می‌شود. اگر ما درست مطالعه و عمل کنیم می‌توانیم خود را در شرایطی قرار بدهیم که مدل و الگو قرار بگیریم. ما نمی‌توانیم خودمان را کنار بکشیم؛ این هم از تأثیرات این پروسه است؛ پس بهتر است که ما وارد این پروسه بشویم و بر اساس دیکته کردنی‌های منافع ملی خودمان جلو برویم.

● نتیجه

باید در نظر گرفت که دهکده جهانی به معنای سیاسی، اجتماعی و به معنای جغرافیایی قضیه هرگز اتفاق نخواهند افتاد. نه حالا بلکه وقتی حکومت جهانی هم تشکیل شود باز هم دهکده جهانی پیش نخواهند آمد. بهترین نمونه دهکده جهانی ایالات متحده است. آمریکا یک جهان را در داخل خودش دارد؛ دولت فدرال، دولت جهان آمریکایی است؛ ایالتها از هم سوا هستند؛ این ایالتها همه مهاجرنشین هستند هیچ‌کدام به معنای واقعی بومی نیستند، یعنی چندان هم متمایز از هم

هویت فرهنگی، تقویت مطالعه، استفاده بیشتر و بهینه از محیط دانشگاهی و با بازنگری در مدیریت نه تنها مهاجرت تعدیل می‌گردد بلکه امکان جذب سرمایه‌های زیادی نیز فراهم می‌گردد.

تدوین و تنظیم

فرارز میرزازاده

نیستند؛ اغلبشان انگوسا کسون به شمار می‌روند. ۵۰ ایالت هستند ولی با هم جنگ نمی‌کنند و این نمایانگر آن است که با حفظ تعایزات هم می‌توان با دیگران زندگی کرد.

اگر در کشور خودمان از همان ظرفیتهای موجود به خوبی استفاده شود پیشرفت حاصل خواهد شد و موقعیت ژئوپلیتیکی ایران مؤثرتر باقی خواهد ماند. با بازگشت به



همیشه نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
در این مجال علوم انسانی

آن هم کسب نموده اند. در این زمینه، به نظر می‌رسد که در ایران، به دلیل شرایط خاص، هنوز به اندازه کافی از ظرفیتهای موجود استفاده نشده است. با توجه به موقعیت ژئوپلیتیکی ایران، استفاده بهینه از این ظرفیتهای موجود می‌تواند به پیشرفت کشور و بهبود موقعیت ژئوپلیتیکی آن کمک کند. با بازگشت به